

آزادی راه ابریشم گرایبی در بیرون

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴



عصمت الطاف

سیکشناسی راه ابریشم آزادی اثر قنبرعلی تابش

چکیده

از آنجایی که سبک هم مسئله زبان است و هم مسئله فکر و اندیشه، به دست دادن تعریفی که دربرگیرنده همه ویژگی‌های سبک باشد، کاری است بس دشوار، اما یکی از تعریف‌های که از سبک به دست داده‌اند و سیروش شمیسا نیز در کلیات سبک‌شناسی‌اش آورده است، این است: سبک حاصل نگرش خاص به آفاق و انفس است که این نگرش خاص در واژگان خاص نیز تبلور می‌یابد؛ یعنی دید ویژه به جهان مستلزم تعبیرها و ترکیب‌های ویژه نیز است که گوینده برای بیان آن برمی‌گزیند. از ورای این واژگان می‌توان به جهان درون شاعر یا نویسنده و به دید ویژه او پی برد و دانست که نگاه او نسبت به دنیا، زندگی و آنچه بر او گذشته و می‌گذرد، و آنچه به نام «آینده» در راه است، چیست. از لحاظ فکری می‌توان تشخیص داد که شاعر یا نویسنده مورد نظر در شعر یا ترش شادی‌گراست یا این که غم‌گراست و این غم‌گرایی او در کلامش نیز سایه افکنده است. بیرون‌گرا است و به چیزهای عینی و ظاهری بیشتر توجه کرده و با استفاده از واژگانی که مدلول‌های بیرونی دارند، اندیشه و نگاه ویژه‌اش را بیان کرده است یا این که درون‌گرا است و درگیر انفس خود است.

بنابراین، قنبرعلی تابش را با تکیه بر بیست نمونه مجموعه «راه ابریشم آزادی» می‌توان شاعر بیرون‌گرا دانست؛ زیرا او در شعرش به پدیده‌های عینی و ظاهری بیشتر توجه کرده است و به کمک آن‌ها دردها و ورنج‌ها، افتخارات تاریخی و شادی‌ها و احساسات درونی‌اش را در قالب شعر بیان کرده است؛ اما از لحاظ شادی‌گرایی و غم‌گرایی تعلق خاطر بیشتر نسبت به هیچ یک ندارد و نمی‌توان گفت که کدام یک بیشتر در کلامش جلوه یافته است؛ زیرا هر دو با تفاوت خیلی ناچیز در شعر تابش (بیست‌نمونه) تبلور یافته‌اند.

کلید واژه‌ها: سبک‌شناسی، سبک‌شناسی ساخت‌گرا، بیرون‌گرا، درون‌گرا، غم‌گرا، شادی‌گرا.

سراغاز

قنبرعلی تابش زاده دهکده سنگ‌شاندۀ السوالی جاغوری است که در سال ۱۳۴۹ چشم به جهان گشود. درس و تعلیم را از سنگ‌شاندۀ شروع کرد و در ایران تا سطح ماستری ادامه داد. او اکنون دانشجوی دکتری است. او هم‌زمان با تحصیل در حوزه علمیه قم به سرایش شعر نیز روی آورد. تابش تا کنون قالب‌های چون: غزل، مثنوی، نیمایی و سپید را تجربه کرده است (قویم، ۱۳۹۵: ۲۰۵). تابش یکی از شاعران دردمند، با احساس و پردغدغه پارسی‌سرای افغانستانی است که این درد و احساس او را می‌توان از لابه‌لای شعرهای «راه ابریشم آزادی» او دریافت. تابش در این مجموعه‌اش تمام دردهای تاریخی و مسئولیت‌های انسانی‌اش را بر زبان آورده، ثابت کرده است که چقدر از این دردهای طاقت‌فرسا و کمرشکن می‌رنجد و درد می‌کشد. در ادامه این نوشته اذعان خواهیم کرد که تابش با چه تعبیرها و شگردهایی از محرومیت‌ها، سختی‌ها و محنت‌ها، از ستم‌ها و بیدادگری‌های که بر قوم ستم‌دیده‌اش روا داشته می‌شده‌اند حرف می‌زند. خواهیم گفت که با چه زبانی شجاعت‌ها و دلآوری‌های آن‌ها را ستوده‌اند. هم‌چنان دغدغه‌های انسانی‌اش را در برابر انسان‌های دیگر به

چه شیوه‌ای بیان کرده است.

«راه ابریشم آزادی» مجموعه شعری است که استاد تابش آن را در سال ۱۳۹۳ منتشر کرده است. این اثر دربردارنده شعرهای کلاسیک (مثنوی و غزل) و به قول خودش شعرهای آزاد یا سپید، است. این مجموعه پس از «دورتر از چشم اقیانوس» که در سال ۱۳۷۳ به چاپ رسیده است، دومین مجموعه شعری‌ای تابش است که به بازار کتاب عرضه شده است. بنده در این نوشته کوتاه، بیست غزل از این مجموعه را برگزیده، با در نظر داشت اصل‌های یکی از شاخه‌های مکتب سبک‌شناسی ساخت‌گرا (سطح فکری)، سبک‌شناسی کرده است.

بنابراین، در پایین در گام نخست مضامین این بیست غزل تشخیص شده، سپس، از بیش‌ترین به سوی کم‌ترین دسته‌بندی گردیده است. هم‌چنان در پایان، مطابق نگاه شاعر به چیزها و پدیده‌های ذهنی و عینی که بدان‌ها نظر داشته است، نتیجه‌گیری شده است. بیان شده است که شاعر بیرون‌گرا است یا درون‌گرا؟ غم‌گرا است یا شادی‌گرا؟ البته قابل یادآوری است که تشخیص بنده، بر مبنای همین بیست نمونه‌ای است که انتخاب و بررسی کرده‌ام.

سبک‌شناسی چیست

سبک در لغت به معنای ذوب کردن و در قالب ریختن است و در معنای عام و مفهوم رایج و معمول آن، سبک به تعبیر محمودفتحی «شیوه خاص انجام یک کار است» و اما در اصطلاح خاص، به تعبیر لیچ که از دیدگاه زبان‌شناسی تعریف کرده است و فتحی آن را در کتاب سبک‌شناسی خود نقل می‌کند، عبارت است از: «کاربرد زبان در یک بافت معین، به وسیله شخصی معین، برای هدفی مشخص» (فتحی، ۱۳۹۵: ۳۴). هم‌چنان تعریف‌های دیگری نیز از سبک ارائه شده است؛ به گونه نمونه دکتر سیروس شمیسا سبک را وحدتی می‌داند که در آثار یک کسی به چشم می‌خورد. یا هم گفته است که سبک؛ یک روح یا ویژگی یا ویژگی‌های مشترک و متکرر در آثار کسی است (سیروس، ۱۳۸۰: ۱۴-۱۳). گفتنی است که ویژگی‌های سبک‌ساز یک اثر ممکن برجسته و دیده‌شدنی و احساس‌شدنی برای همه باشند، ممکن جز آدم‌های ژرف‌نگر و تیزبین دیگران نتوانند آن‌ها را ببینند.

بررسی سطح فکری، یکی از شاخه‌های سه‌گانه (سطح ادبی، سطح زبانی و سطح فکری) مکتب سبک‌شناسی ساخت‌گرا است که در آن، اثر شخص مورد نظر، به دقت مطالعه شده، اندیشه‌ها و باورهای و آرزوها و دغدغه‌های او از ورای کلامش بیرون کشیده می‌شود و از جهت‌های گوناگونی و زاویه‌های مختلف چون (غم‌گرایی و شادی‌گرایی، بیرون‌گرایی و درون‌گرایی و...) دسته‌بندی و نتیجه‌گیری می‌شود (شمیسا، ۱۳۸۰: ۱۵۷). سعی و تلاش سبک‌شناس، در این نوع سبک‌شناسی، بر این است که به دغدغه‌های اصلی او پی‌ببرد و ویژگی‌های فکری او را با درک نشانه‌ها و ردپاهایی که از خود، در متن جا گذاشته است، آفتابی بسازد. برای خواننده‌ها آشکار بسازد که اثر شاعر یا نویسنده مورد مطالعه او، از نگاه فکری، چه ویژگی‌هایی ویژه و مختص به خودش را دارد. دردها، آرزوها و حرف‌هایش چیست (همان: ۱۵۷). سعی بنده نیز در این نوشته کوتاه، بر همین اصل استوار است، هرچند که این کار توانایی بالایی

راه ابریشم آزادی

قنبرعلی تابش



می‌خواهد؛ اما من در حد خود و با بینش اندک خودم، کارم را انجام داده‌ام. من هم تلاش ورزیده‌ام که مختصات فکری استاد تابش را با در نظر داشت این بیست نمونه، کشف و بر ملا بسازم.

در پایین عنوان‌های پیدا شده به ترتیب تعداد تکرارشان ذکر شده‌اند و برای هر کدام مثال‌هایی هم ذکر شده‌اند.

۱. عشق (۶بار)

در این بیست نمونه از غزل‌های استاد تابش که روی آن کار کرده‌ام، موضوعی که بیش‌تر از موضوع‌های دیگر تکرار شده است، همانا موضوع عشق است. تابش در این اشعارش که درونمایه آن را عشق تشکیل می‌دهد، از چشم‌اندازهای متفاوت به عشق نگریسته، گاهی از معشوق شکوه کرده، گاهی هم او را مایه زندگی و بودنش دانسته است و حتا گاهی از چشم‌اندازهای دیگری نیز نگریسته است.

تابش در اولین غزل این مجموعه تحت عنوان «جهان کوچک من» چشمان معشوق را به عقرب مانند می‌کند و نگاه این چشم‌ها را با گزیدن عقرب یکی می‌داند. همان‌گونه که گزیدن و نیش زدن عقرب‌ها، آرامش و قرار را از دل آدم می‌برد، نگاه چشمان دل‌ربای معشوق، با مژه‌های بلندبلند تیرآسایش نیز آرامش و قرار را از دل و جان عاشق می‌برد. این جا است که می‌گوید که نیش‌ها (مژه‌ها)ی عقرب‌های تو مرا گزیده‌اند؛ اما تو خود این را هرگز نمی‌دانی و نمی‌فهمی. بودن با این معشوق را آن قدر دوست دارد که حتا می‌خواهد گرد باشد که بر سر زلف مشکین او بنشیند و از عطر روح ببخش او تنفس کرده و زنده بماند. هم‌چنان معشوق را چنان توصیف می‌کند و مقام زیبایی او را آن‌چنان بالا می‌برد که اگر مؤمنان ببینندش، دیگر مؤمن نخواهند ماند:

دو عقرب است دو چشمت، تو که نمی‌فهمی

گزیده‌اند مرا نیش‌های عقرب تو

به گرد بودن خود دل خوشم سر زلفت

که شانه می‌زنی و می‌روم من از شب تو

و مؤمنان همه جادو پرست شد خواهند

اگر برهنه شود گیسوی محجب تو

(تابش: ۲۹-۳۰)

گاهی از بی‌توجهی و کم‌میلی معشوق شکایت کرده او را از این نگاه با چنگیزی که سرزمین خراسان را تار و مار کرد و نابود کرد، برابر کرده که سرزمین «دل» عاشق را ویران می‌کند. یا از سنگ‌دلی و سخت‌دلی، با سنگ خارا برابرش می‌کند، حتا افضلیت می‌دهد:

از سنگ‌ها پیرس که خارا تر از تو کیست؟

تیغم بکش که تیغم، فریباتر از تو کیست

یک دل به شکل خاک خراسان به پیش توست

چنگیزخان! بتاز که یاساتر از تو کیست؟

(تابش: ۳۱)

در ادامه همین غزل «ماه بی‌سروپا» تشبیه مضمیر قشنگی انجام می‌دهد که نهایت زیبایی به وجود می‌آورد. چشمان عاشق را به هرات و نیشاپور و ابروان یار را به شمشیر تشبیه می‌سازد، که با آن این سرزمین را فتح می‌کند:

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

چشمان من هرات و نیشاپور ابرویت

شمشیر باش! خوش‌قد و بالاتر از تو کیست؟

از نوک پای تا سر زلف شما مه‌ای

مانند ماه، بی‌سرو بی‌پاتر از تو کیست؟

تابش در این شعرش، با آن‌که از عشق سخن می‌گوید و احساس لطیف دوست‌داشتن را بیان می‌کند؛ اما نگاه بس زیبا و هنری به جاهای قدیمی و باستانی، به افتخارات گذشته کشور نیز دارد:

چل روز شهر بلخ پر از زخم می‌شود

سال تمام زخم شکوفاتر از تو کیست؟

پر می‌زند فرشته ز موج نگاه تو

هلمند آیه‌آیه! اوستاتر از تو کیست؟

(تابش: ۳۲)

در غزل دیگر، تحت نام «انار و انگور» عالی‌ترین تشبیه‌های جدید را در توصیف‌های معشوق انجام داده، او را مایه همه خوش‌بختی‌ها و شادی‌های عمرش می‌داند. قهرمان غزلش را کسی می‌شمارد که شور و نشاط را نه تنها در دل عاشق، که در دل همه آدم‌های شهر پدید می‌آورد. تابش این‌گونه صدا می‌زند:

یک لحظه چه دلتنگ تبسم شده ام من
یک عشوه گک ای ماونواز دور بیاور

...
یک لحظه تو در کوچه همین گونه قدم زن
افسرده شده شهر، تو در شور بیاور
انگار به رقص آمده دستان نگارم
شاد است جهان، طبله و تنبور بیاور
(تابش: ۵۸)

به همین ترتیب، در غزل ساده و سلیس دیگرش، شادی و نشاط تمام شهر و دیار و دهکده را مرهون یک لبخند معشوق می‌داند. طرز سخن گفتن و شیوه بیان او را سرمشقا و آغاز شعر و موسیقی در خود می‌داند. آمدن معشوق را برابر با آمدن بهار در روی زمین و روستا دانسته و آن طوری که بهار تازگی و سرسبزی و آرامش و نشاط در طبیعت پدید می‌آورد، او نیز در قلب و روان روستازادگان و دیگران این تازگی و سرور را به وجود می‌آورد:

دنیا چه زیبا می‌شود وقتی تبسم می‌کنی
پیر و جوان شهر را در آرزوگم می‌کنی
تا در خیال روستا پا می‌گذاری چون بهار
رؤیای دهقان بچه را سرشار گندم می‌کنی
موسیقی و شعر و غزل الهام می‌بخشی به من
با لهجه شیرین خود وقت تکلم می‌کنی

در یکی از غزل‌ها که نیز بن‌مایه آن عشق است و توصیف کسی که زندگی از نگاه گرم او آغاز شده است، از کسی سخن می‌گوید که صدها دل در یک تار مویش وابسته است:

زندگی از یک نگاه گرم تو آغاز شد
از شروع زندگی تا آخر دنیا سلام
ای که در یک تار مویت قصه صدها دل است
صد هزاران در هزار از این دل تنها سلام

۲. در غم و اندوه کسی یا کسانی (غم‌نامه؛ ۶ بار)

همان‌گونه که از نام این گونه شعرها نیز پیدا است، شعرهایی اند که در اندوه و سوگ دیگران سروده است. از حادثه‌ها و فجایعی یاد می‌کند که قلب شاعر را به درد آورده و احساس او را آزرده می‌کند. «غم‌نامه» از نظر تعداد، با شعر عاشقانه یکی است؛ یعنی نظر به نمونه‌های دیگر بیش‌ترین

قنبرعلی تابش از جنایاتی سخن می‌راند که در حق

زنان کشورش صورت می‌گیرد. جنایات‌های که نه یک مورد، بلکه بارها تکرار شده‌اند و بی‌توجهی که نسبت به این قضیه‌ها وجود دارد، این وضع، تکرار خواهد شد؛ جنایات‌هایی که انسانیت و کرامت انسانی را زیر سوال می‌برند. تابش با دیدن و شنیدن این وحشی‌گری‌ها، دلش که تنگ می‌شود، دیگر از این گونه مسلمان‌نمایی‌ها و از این‌گونه مسلمان بودن‌ها و از این نوع آدم‌های گرگ در عبا می‌شود، خسته می‌شود.

نمونه را دارد. به صورت عموم، تابش در این بخش دو نوع شعر دارد: الف. در نوع اول، به غم و درد کسانی پرداخته است که از جنگ و کشتن و ویران کردن، متضرر شده و متحمل رنج‌ها و محنت‌ها و آوارگی‌ها شده‌اند. تابش در هم‌دردی و هم‌نوایی کسانی سروده است که تجربه بی‌سرنوایی‌ها و تلخ‌کامی‌های زیادی گشته‌اند. تابش در این اشعار، نگاه انتقادی و چالش‌گرایانه‌ای نسبت به پدیدآورندگان این غایله‌ها دارد.

شاعر وقتی هیچ کسی را که به انسان‌ها و ارزش‌های انسانی ارج بگذارد، حرمت انسانی آن‌ها را پاس ندارد، نمی‌یابد، و در یافتن این چنین فرد مسئولیت‌پذیر و با احساس ناکام می‌ماند، به آسمان و زمستان خطاب می‌کند که خانه‌های مردم در اثر ظلم و بی‌داد بی‌دادگران و ظلم ظالمان ویران شده و جز تو سقفی بر بالای سرشان ندارند؛ لذا با آن‌ها کمی رحم و مروت داشته باشید و کم‌تر اذیت‌شان کنید. شاعر در این شعرها از یک جنایت بزرگی نیز یاد کرده است که بر یک قوم خاص صورت گرفته است، آن جنایت قتل عام افشار است که خانه‌های مردم ویران و مردمان آن قتل‌عام شدند. باشنندگان این ناحیه، به گلوله‌ها بسته می‌شدند و به سفر برگشت‌ناپذیر مرگ فرستاده می‌شدند. شاعر را این دردها و دردهای دیگر می‌آزارد و از آن به تلخی یاد می‌کند:

کودکی خواب است این‌جا، آسمان بیدار باش
جز تو سقفی نیست بالای سرش، هشیار باش
دختری در برف می‌یافتد بهار خویش را
برف می‌باری؟ بیار، اما به یاد یار باش
ابرا! تنها بر تن مهتاب می‌پیچی کفن؟
یک نفس هم پیرهن بر قامت گلنار باش
گیسوان برفی یک سرود در دستان توست
مهربان‌تر در عبور از کوچه افشار باش
(تابش: ۷۲-۷۱)

قنبرعلی تابش از جنایاتی سخن می‌راند که در حق زنان کشورش صورت می‌گیرد. جنایات‌های که نه یک مورد، بلکه بارها تکرار شده‌اند و بی‌توجهی که نسبت به این قضیه‌ها وجود دارد، این وضع، تکرار خواهد شد؛ جنایات‌هایی که انسانیت و کرامت انسانی را زیر سوال می‌برند. تابش با دیدن و شنیدن این وحشی‌گری‌ها، دلش که تنگ می‌شود، دیگر از این‌گونه مسلمان‌نمایی‌ها و از این‌گونه مسلمان بودن‌ها و از این نوع آدم‌های گرگ در عبا می‌شود، خسته می‌شود. از خدا می‌پرسد که با این وضع قیامت را چرا برپا نمی‌کند؟ پدیده‌ای است که شاعر در آرزوی عدالتی است که در آن حق هر آدمی کف دستش گذاشته شده، بدون هیچ‌گونه خودپسندی و خودنمایی‌ای، به شخصیت هر چه انسان است، احترام گذاشته شود و کرامت انسانی آن‌ها در نظر گرفته شود:

کجا پنهان کنم خورشید خون‌آلود زیبا را؟
کجا پنهان کنم ای خاک! تابوت شکلیا را؟
چقدر از جان ما جلادها، دجال می‌خواهی
قیامت می‌کنی یا نه، خدا، تقدیر دنیا را؟
تمام دختران هم‌رنگ گیسوی شکلیا بند
بین گل‌بوته‌های خون‌چکان دشت لیلا را
(تابش: ۴۳)



در ادامه همین غزل، به صراحت بیان می‌کند که وی از این نامسلمانی‌ها خسته شده است. ضمناً از کارکردهای مسلمان‌نماهای ددمنش، انتقاد و اظهار انزجار و نفرت می‌کند. خواننده را به یاد این شعر سنایی می‌اندازد:

مسلمانان، مسلمانان، مسلمانان، مسلمانان، مسلمانان!

از این آیین بی‌دینان پشیمانی پشیمانی

مسلمانی کنون اسمی ست بر عرفی و عاداتی

در یغا کو مسلمانی، در یغا کو مسلمانی؟

(سنایی)

تابش این‌گونه هم‌صدا با سنایی شده، فریاد می‌کشد:

دل‌م تنگ است از این نامسلمانی، که من بودم

شکستم یا دل فولاد، قلب سنگ خارا را

(تابش: ۴۳)

در جای دیگری، از نسل‌کشی سخن می‌گوید (نسل‌کشی مسلمانان میانمار) که خارج از مرزهای کشورش اتفاق افتاده است. تابش این نسل‌کشی را با نسل‌کشی‌های که در کشور شاعر، در گذشته اتفاق افتاده بودند، پیوند داده، انسانیت و مسلمانیست چنین بی‌دادگرانِ نانساز را به چالش می‌کشد:

مگر از نسل شیرین ارزگان است این کودک؟

چرا چاقو به چشمان و چرا آماج رگبار است

چقدر این ابرها از جنس یاران‌های بهسودند!

چقدر این شعله‌ها از جنس دامن‌های افشار است

در همین غمگین سروده‌ها از جنایتی که بر حسین و یاران او در سال شست‌ویکم هجری رفته بود و از قیام دلیرانه و آزادی‌خواهانه و عدالت‌خواهانه حسین (ع) نیز سخن می‌گوید:

گلوی خیمه‌ها را بغض تلخی، بال و پر داده

و مولا آسمان را در پر کرباس پیچیده

غروب و نیزه‌های بی‌کسی آماده شیون

به بغض ناچکیده «یا اخا عباس» پیچیده

ب: گونه‌دومی از غم سروده‌ها، در غم و اندوه جان‌کاو کسانی سروده شده‌اند که از اثر عوامل طبیعی مانند زلزله و ورنش زمین، دردمند و غمگین گشته‌اند. در این اشعار احساس پاک و انسانی خودش را با آسیب‌دیدگان شریک کرده است:

خبر سرد است و بی‌احساس، اگر چه با کمی وسواس:

«زمین درهم کشید ابرو، به خاک افتاد ناچوها»

دو قطره اشک یک آواره، تقدیم شما مردم!

پر از شهد و غسل باشی همیشه، شهر کندوها!

۳. یاد افتخارات گذشته (۳)

در رده‌بندی از نظر تعداد، سومین موضوع پرداخته شده توسط شاعر مورد نظر، یاد گذشته‌های افتخارآمیز و یادبود از سرزمین‌های قلمرو سرزمین پارسی دری یا فارسی دری است. به اصطلاح، این‌گونه شعرها به یاد روزگاران خوب گذشته، یا «آن روزها که رفتند»، سروده شده‌اند. به تعبیر فروغ فرخزاد به سبب زنده شدن: «آن روزها رفتند/ آن روزهای خوب/ آن روزهای سالم سرشار/ آن آسمان‌های پر از پولک/ آن شاخساران پر از گیلاس...» بر زبان استاد تابش آمده‌اند و حسرت‌بار به شیوه کلام شعری بیان شده‌اند.

تابش، در این اشعارش یادآوری از افتخارات گذشته پربار تاریخی‌شان می‌کند. او حسرت آن روزها را به دل دارد و سخت پای‌بند به افتخارات و داشته‌های هنری و فرهنگی آن دوره است. او شاید با یادآوری آن‌ها به نسل جدید، می‌خواهد گوش‌زد کند که شما نسل به جا مانده و شاخسار کدام کندهٔ تومنند گشن بیخ هستید. می‌خواهد به نسل‌های سست‌عنصر عصرش هشدار دهد که چه آدم‌های بزرگی، پیش‌تاز شما بوده و چه میراث گران‌بهایی را از خودشان بر جای گذاشته‌اند. می‌خواهد بگوید که گام در جای گام‌های بلند آن‌ها بگذارید و برای نسل آیندهٔ سرزمین‌تان میراث فرهنگی و عملی بگذارید. راه سعادت و خوش‌بختی، راه انسانی و اخلاقی را در پیش گیرید:

تا که مولانا ست آهنگ زبان فارسی

شمس قد افراشت خواهد، سرفشان فارسی

از حدود چین و ماچین تا بخارا و ختن

روم و ری جغرافیای باستان فارسی

بحر هند از موج‌ها، یک صبحدم بیدل شکفت

تا که لب‌تر کرد از شیرین بیان فارسی

قندهار تو سمرقند است در رقص و سماع

بلخ، لاهور است در رنگین کمان فارسی

(تابش: ۵۵)

یا که در توصیف شهر غزنی می‌گوید:

به باران می‌رسد ایل و تبارت

به مشک بیهقی باغ و بهارت

بود شهنامهٔ فردوسی طوس

فقط یک از هزاران شاهکارت

کمند انداختی بر قله‌ها، شد

ابوریحان بیرونی شکارت

تمام شاعران فارسی‌گوی

نموده در و گوهرها نثارت

خراسان در خراسان شعر و عرفان

ز دهلی تا بخارا یادگارت

(تابش: ۶۷)

در توصیف خلیج فارس می‌گوید:

زرتشتی است لهجهٔ آبی موج‌هایش

می‌ریزد از لبان در و مرجان خلیج فارس

آرامشش به شیوهٔ بوداست نیگلون

چون مولوی است لحظهٔ طوفان خلیج فارس

رخشی که سرکش است همیشه چو هیرمند

یالش به دست باد پریشان خلیج فارس

(تابش: ۳۹)

۴. مسائل اجتماعی و نقد جامعه (۱ بار)

شاعر در این شعرش از حرکت اصلاح‌طلبانهٔ دانشجویان علوم اجتماعی در بهار سال ۱۳۹۲ خورشیدی به نیکی یاد کرده، این حرکت را در امتداد حرکت «عبدالخالق هزاره» که نادرشاه ظالم و مستبد را به خاطر جنایت‌های فجیع و ناعادلانه‌اش به قتل رسانید، می‌داند. کار به یادماندنی «عبدالخالق هزاره» که منجر شهید شدن تمام قوم و فامیل او

شد. باز ماندگان درنده‌خوی «نادرشاه» وابستگان «عبدالخالق» را یک‌یک در پیش چشم او کشت و در پایان خودش را نیز به شکل وحشیانه‌ای به قتل رسانیدند. از انتخاب مرگ به جای بی‌آبرویی دختران ارزگان به سرکردگی «شیرین» نیز یاد کرده، خیانت‌های موجود را با خیانت‌ها و ستم‌های حاکمان گذشته مقایسه کرده، نتیجه می‌گیرد که اکنون نیز «خالق‌ها و شیرین‌ها» بی‌زیادی قد برافراشته، هرگز در برابر ظلم و ستم و خیانت، سکوت نکرده، سر فرو نخواهند کرد:

تیشه را دیگر به فرق خود مزین در عاشقی

کهنه شد فرهاد، عشق ماست عشق خالقی

خالق آمد عشق را زولانه و زنجیر کرد

کوفت آن را بر دهان یاوهٔ مستنطقی

خون من در جوی و جر جاری ست آسان‌تر از آب

از ارزگان تا کلات و تا ستیغ مشرقی

فرق استبداد را، تبعیض را، باید شکافت

تیشه را دیگر به فرق خود مزین در عاشقی

(تابش: ۵۹)

۵. غم غربت (۱)

در این‌جا شاعر از دوری وطن شکایت می‌کند. غم غربت و غم دوری از خاک و سرزمین پدری‌اش را به شکل غزل و شعر بیان می‌کند:

- او از وطن چیزی نمی‌داند، چه سان خوانم؟

آوارگی گرگی است از کشمیر بابا را

شیرین‌زبانی‌های تو، در این قفس، هر روز

چون بال و پر با خویشتن درگیر... بابا را

(تابش: ۳۳)

۶. به مناسبت روز پدر (۱ بار)

این بخش، به رنج‌های پدر و دشواری‌های زندگی آواره او، در عالم غربت و آوارگی پرداخته است. به صورت پوشیده و پنهان، بیان می‌دارد که پدران، نه در داخل کشور و نه در بیرون از کشور روزی و روزگاری چندانی ندارند. آن‌ها با درد و اندوه، با دشواری‌ها و ناخوشی‌های زندگی دست و پنجه نرم می‌کنند:

تنها پدر همگانی است، پس چرا

بادام‌های تلخ تو در این وسط گریست؟

جان پدر! سزا است از این گریه‌های تو

چون ابر تکه تکه شد و شط به شط گریست

(تابش: ۴۳)

۷. توصیف یک دوست (۱)

شاعر در این نمونهٔ شعری‌اش، به تعلق خاطری که او نسبت به دوستش دارد، پرداخته است. بلندپروازی‌های او را می‌ستاید و نیکو می‌پندارد:

بستند ز سر تا به کمر شال، رفیقان

تنها تو از این غایله‌ها پند گرفتی

از بس که سرودی تو غزل از غم شیرین

آخر به غمش حل شده و قند گرفتی

در آرزوی بهتر شدن وضع موجود (۱)

او در این قسمت، از عدم هماهنگی کارها و دشواری‌های زندگی،



تابش، در اشعارش یادآوری از افتخارات گذشته پربار تاریخی‌شان می‌کند. او حسرت آن روزها را به دل دارد و سخت پای‌بند به افتخارات و داشته‌های هنری و فرهنگی آن دوره است. او شاید با یادآوری آن‌ها به نسل جدید، می‌خواهد گوش‌زد کند که شما نسل به جا مانده و شاخسار کدام کنده تنومند گشن‌بیخ هستید.

صحبت می‌کند. او از وضع بی‌سامان و گردآلود کشورش خسته شده، در آرزوی فردای بهتر از امروز است. این را می‌گوید تا دیگران بدانند که چه کارهایی را انجام دهید. دیگر خشونت و آدم‌کشی را کنار گذاشته، به جایش کارهای نیکو و پسندیده انجام دهید:

دیگر به سمت آتش و هیزم نمی‌رویم
ماییم دسته‌دسته پر از آرمان سبز
ما گل شویم و کشور ما گلستان شود
گل‌های رنگ‌رنگ به کابلستان سبز (همو)

نتیجه‌گیری

۱. با در نظر داشت همین بیست نمونه‌ای که روی آن کار کرده‌ام، شاعر مورد مطالعه کاملاً بیرون‌گرا (آفاقی) است. او به موضوعاتی پرداخته است که همه مصداق بیرونی و عینی دارند. در بعضی موارد، موضوع‌های که جنبه بیرونی ندارند و در ذات خود درونی (انفسی) هستند نیز توجه کرده است؛ اما باز هم بیش‌تر در شعرش به مواد و مصالحی پرداخته، یا با چیزهایی منظور و مقصودش را بیان کرده که از طبیعت و دنیایی ملموس کمک گرفته است، که آدم می‌تواند آن‌ها را ببیند و لمس کند، مثلاً: شاعر وقتی به عشق می‌پردازد، هر چند که خود عشق یک کشیش درونی و غیرقابل دید است؛ ولی تابش، این عشق را با نمادها و مظاهر که ما در دنیا و در طبیعت داریم و داشتیم بیان کرده است، بنابراین، می‌توان گفت که او کاملاً بیرون‌گرا یا آفاقی است.

در این میان تنها یک مورد را بنده درونی (انفسی) تشخیص داده‌ام که خیلی ناچیز و قابل صرف نظر است.

۲. از دیدگاه دیگر، در قسمت توجه شاعر به موضوع‌های غم‌انگیز و نشاط‌آور، باید گفت که او نگاه خاصی نداشته است؛ بلکه به هر دوی این موضوع‌ها، تقریباً مساویانه پرداخته است؛ یعنی از جمع بیست نمونه او (۱۱) موردش غم‌انگیز بوده، بقیه (۹) مورد آن شادی‌افزا یا شادی‌آورند، با آن‌هم، با کمی مسامحه، تعداد موضوع‌های غم‌انگیز، بیش‌تر از شادی‌آورند.

۳. آن‌چه که بیش‌تر در این بیست نمونه خودنمایی می‌کند، بیان دردهای مردم و عشق به گذشته پربار کشورش است. او به هر نحوی که شده از افتخارات و کارکردهای بزرگان سرزمینش یادآوری کرده، به شکل غیرمستقیم، به نسل حاضر می‌فهماند که ما چنین گذشته درخشانی در عرصه‌های گوناگون داشته‌ایم، لذا شما غافل نمائید.

سرچشمه‌ها

- قویم، عبدالقیوم. (۱۳۹۵). ادبیات معاصر دری. چاپ ششم، کابل: انتشارات سعید.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۰). کلیات سبک‌شناسی. چاپ ششم، تهران: انتشارات فردوس.
- تابش، قنبرعلی. (۱۳۹۳). راه ابریشم آزادی. چاپ اول. کابل.
- فتوحی، محمود. (۱۳۹۵). «سبک‌شناسی، نظریه، روی‌کرد و روش‌ها».